

■ **صغری خیل فرهنگ**

در رثای شهیدعباس بابایی همین بس که امام خامنه‌ای فرمود: «این شهید عزیزمان انسانی مؤمن، متقی و سربازی عاشق و فداکار بود و در طول این چند سالی که من ایشان را می‌شناختم، همیشه بر همین خصوصیات ثابت و پای‌جا بود.» نیمه مرداد مصادف با سالروز شهادت عباس بابایی، دلاورمرد نیروی هوایی ایران است.

مردی که در سخت‌ترین شرایط فرماندهی نیروی هوایی را بر عهده گرفت و جان تازه‌ای به این نیرو داد. چنانچه راه‌اندازی قرارگاه رعد برای جلوگیری از هم‌پاشیدگی نیروی هوایی و تضعیف روحیه رزمندگان تنها یکی از اقدامات عباس بابایی است.
امیر خلبان امیر محمدنادی از هم‌زمان دیرین شهید بابایی بود که در هنگام شهادت نیز، به عنوان خلبان کابین جلویی، وی را همراهی می‌کرد.
ننادری در گفت‌وگو با ما می‌گفت تلخ‌ترین خاطره جنگی‌اش شهادت سرلشکرعباس بابایی در کابین عقب هواپیمای اف پنجهی است. که وی خلبانی‌اش را بر عهده داشت.

■ ■ ■

چه زمانی وارد نیروی هوایی شدی؟

من متولد سال ۱۳۲۹ و اهل نهاوند هستم. درست بعد از خدمت سربازی بود که به استخدام نیروی هوایی در آمدم. بعد از آن برای گذراندن دوره آموزش خلبانی هواپماهای جت پیشرفته به مدت دو سال هم به آمریکا رفتم و بعد از پایان دوران آموزشی به کشور برگشتم.

گویا شما همسن و هم‌دوره شهیدبابایی هستید؟

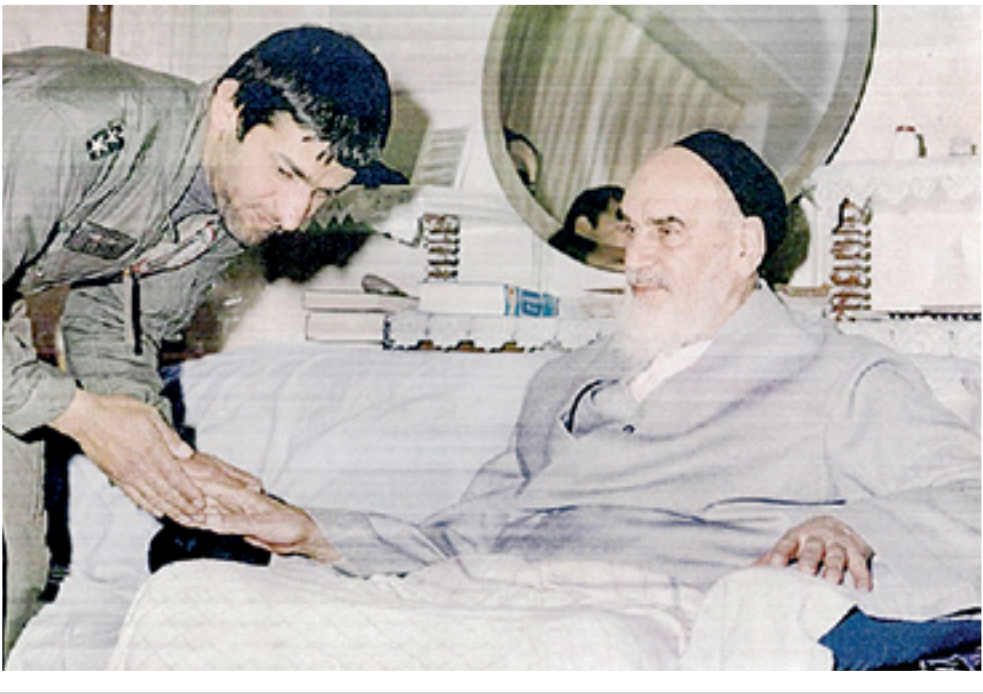
بله، عباس هم متولد سال ۱۳۲۹ در شهرستان قزوین است، اما ایشان دو سال قبل از من وارد نیروی هوایی شد.ایشان سال ۱۳۴۸، به دانشکده خلبانی نیروی هوایی راه یافت و جزو خلبانانی بود که در ایران پروازهای آکادمیک داشت و بعد دو سال برای تکمیل دوره به آمریکا اعزام شد و بعد از پایان دوره به کشور برگشت. اینجا خوب است یک توضیحی هم در خصوص فعالیت‌های انقلابی شهیدبابایی بدهم. ایشان به‌عنوان یکی از پرسنل انقلابی نیرو هوایی، در جمع دیگر افراد متعهد ارتش به میدان مبارزه وارد شد. از آن دستانی‌هایی بود که قبل انقلاب هم روحیه انقلابی داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایشان گذشته از انجام وظایف روزمره، سرپرست انجمن اسلامی پایگاه شد. عباس بابایی در خانواده مذهبی و متدین به دنیا آمده بود. پدرش تعزیه‌خوان بود و او هم کنار پدر تعزیه‌خوانی می‌کرد. با ورود هواپیماهای پیشرفته اف ۱۴ به نیروی هوایی، شهیدبابایی که جزو خلبان‌های تیزهوش و ماهر در پرواز با هواپیمای شکاری اف۵ بود، به همراه تعداد دیگری از همکاران برای پرواز با هواپیمای اف ۱۴ انتخاب و به پایگاه هوایی اصفهان منتقل شد.ایشان یکی از نیروهای بسیار مؤثر و ارزشمند انقلاب بود.

آشنایی شما با شهید از کجا رقم خورد؟

شهیدبابایی، فرمانده پایگاه اصفهان بود که براساس لیاقت‌هایش به معاونت عملیات نیروی هوایی منصوب شد.معاونت عملیات نیروی هوایی از معاونت‌های بسیار مهم نیروی هوایی است؛ چون همه پایگاه‌های شکاری زیرمجموعه‌معاونت عملیات هستند.ایشان وقتی معاون عملیات شد، برای پرواز به پایگاه شکاری تبریز آمد. آن زمان معاون عملیاتی پایگاه دوم تبریز شهیداردستانی بود که از قبل با شهیدبابایی آشنایی کامل داشت، من در خدمت شهیداردستانی بودم و از طریق او و سه چهار سال قبل از شهادتش با ایشان آشنایی در جلسه اولی که خدمت ایشان معرفی شدم با دیدن شجاعت، مدیریت و گوش به فرمان رهبر انقلاب بودن، شیفته اخلاق و روحیه این شهید بزرگوار و یکی از مریدان ایشان شدم و از آن به بعد من همچون یک سرباز در خدمت و تحت اوامر

گفت‌وگوی «جوان» با امیرسر تیپ خلبان علی محمد نادری، خلبان کابین جلویی سرلشکر عباس بابایی در پرواز شهادت

بابایی در آخرین پروازش تعزیه مسلم می‌خواند



علت تأسیس قرارگاه رعد چه بود و

شهیدبابایی چه انگیزه‌هایی از تشکیل این قرارگاه داشت؟

شهیدبابایی برای جلوگیری ازهم‌پاشیدگی نیروی هوایی و تضعیف روحیه رزمندگان و خلبانان، با شناسایی افراد مؤمن انقلابی و با تخصص بالا به فکر تشکیل قرار گاهی با فرماندهی و مسئولیت مستقیم خودش افتاد که جان تازه‌ای به نیروی هوایی داد. پاییز سال ۱۳۶۴ ایشان به همراه شهیدان ستاری و شهیداردستانی، با فکر نو و هسته خودکفایی که در نیروی هوایی کشور به وجود آورد،قرارگاه رعدرا پایه‌ریزی کرد که روش‌های جدیدی را در نیروی هوایی در بدافند

رعد بود. هر زمان که نیروهای زمینی و سپاهی می‌خواستند وارد عملیات بشوند به این قرارگاه فراخوان داده و پشتیبانی هوایی برای حراست از هوا و حمایت نیروهای عملیاتی وارد کار می‌شد.

زمان شهادت ایشان شما خلبان کابین جلویی ایشان بودید.از آخرین پروازتان

با شهیدعباس بابایی برپایمان بگویید؟

سال ۶۶ بود. با توجه به عملکرد و توانایی بالایی که ایشان در عملیات‌ها و مأموریت‌های پروازی از خود نشان داده بود،از طرف فرمانده نیروی هوایی برای سفر حج انتخاب شد، اما با توجه به شرایط جنگی و حساسیتی که منطقه داشت ایشان خانواده‌اش را همراه با خانواده شهیداردستانی راهی سفر مکه نمود و وقتی خانواده به ایشان اصرار می‌کرد که همراه‌شان به سفر حج برود، شهید بابایی گفت:من به شدت درگیر هستم، اما، به شما قول می‌دهم که خودم را برای عید قربان به شما برسانم. آن زمان یک درگیری در میمک اطراف همدان وجود داشت که قرارگاه باید به



آنجا منتقل می‌شد تا بتواند حمایت‌های لازم را از نیروهای زمینی انجام دهد. تقریباً قبل از شهادت ما یک هفته‌ای در همدان بودیم و از نیروی زمینی پشتیبانی می‌کردیم. آن زمان مصادف شده بود که با حمله سعودی‌ها به زائران و شهداتشان. شهیدبابایی با شنسیدن این خبر به شدت برهم ریخت و گریه و ناراحتی کرد. چهارشنبه قبل از شهادتشان بود که شهیدبابایی رو به من کرد و گفت‌قرار است عملیاتی در سمت سردشت انجام بشود. نیروهای عراقی درصدد تجمع در منطقه هستند و احتمال است، بخوانند تهاجمی در سردشت داشته باشند.ایشان به من دستور دادند که بروم و آمادگی لازم جهت پروازهای موردنظر را انجام بدهم. من به تبریز رفتم و وضعیت را مورد بررسی قرار داده و کارهای لازم را انجام دادم. شهیدبابایی روز جمعه همراه با یک پرواز خودشان را به به تبریز رساندند. خوب پادم است، روز عید قربان بود.ایشان تازه از راه رسیده بود، بر گشتم، در مسیر چشمش به فضای سبزی دامنه جنوب غربی سردشت افتاد، گفت بین چه فضای خوب و زیبایی است، خیلی شبیه بهشت است.

از لحظات و حال و هوای شهیدبابایی قبل از شهادتشان بگویید.
همانطور که قبلاًعرض کردم شهیدبابایی دستی هم در تعزیه‌خوانی داشت. در مسیر ایبانی را از تعزیه مسلم می‌خواند و حالت خاصی داشت. سر دشت داشته باشند.ایشان به من دستور دادند که بروم و آمادگی لازم جهت پروازهای موردنظر را انجام بدهم. من به تبریز رفتم و وضعیت را مورد بررسی قرار داده و کارهای لازم را انجام دادم. شهیدبابایی روز جمعه همراه با یک پرواز خودشان را به به تبریز رساندند. خوب پادم است، روز عید قربان بود.ایشان تازه از راه رسیده بود، بر گشتم، در مسیر چشمش به فضای سبزی دامنه جنوب غربی سردشت افتاد، گفت بین چه فضای خوب و زیبایی است، خیلی شبیه بهشت است.

خدا لعنت کند مسببین را که باعث می‌شوند با دست خودمان این فضا را به آتش بکشیم. در حال برگشت دائم تکبیر می‌گفت و خدا را شکر می‌کرد. ناگهان کابین عقب مورد اصابت قرار گرفت. شرایط طوری بود که من وضعیت را به خوبی نمی‌دیدم و تشخیص نمی‌دادم، تا به خود آمدم دیدم نزدیک است که برویم داخل کوه که با امدادهای غیبی توانستم هواپیمار را به بالا بکشم. ابتدا فکر می‌کردم شهید با صندلی پران از داخل کابین به بیرون پریده است، اما دقت که کردم متوجه شدم، شیشه شکسته و خون آلود است. چتری که ایشان باید از کابین بیرون می‌پرید، پاره شده است. تنها یک رادیو داشتم. سیستم ناوبری را هم از دست داده بودم. خودم هم تر کش خورده بودم. هر طور بود وضعیت‌مان را به پایگاه اطلاع دادم و گفتم که مورد اصابت واقع شدیم. چون با منطقه آشنایی داشتم، توانستم به پایگاه برگردم. هر طور بود هواپیمار که شرایط خوبی هم نداشت، نشاندم. همین که نشستیم یکی از

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۹۳

	۵	۴	۳		۷	
	۳		۸		۴	
۹		۷		۱		۶
	۹	۶	۵			
			۸	۳		
			۱		۸	
				۷	۶	
			۹	۷	۴	

۷	۲	۶	۱	۸	۳	۲	۳	۱
۱	۸	۳	۲	۲	۷	۶	۱	۳
۳	۱	۲	۶	۱	۳	۷	۲	۸
۲	۳	۱	۳	۷	۲	۸	۶	۱
۶	۳	۱	۱	۲	۸	۳	۷	۲
۸	۷	۲	۳	۱	۶	۱	۲	۳
۳	۲	۷	۸	۳	۱	۲	۶	۱
۲	۶	۸	۷	۳	۱	۱	۳	۲
۱	۱	۳	۲	۶	۲	۳	۸	۷